

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیات الولاية

آیه ۱ - سوره مائده آیه ۶۷

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷)

ترجمه:

۶۷- ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد، و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند.

تفسیر:

انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت این آیه لحن خاصی بخود گرفته که آن را از آیات قبل و بعد، مشخص می سازد، در این آیه روی سخن، فقط به پیامبر است، و تنها وظیفه او را بیان می کند، با خطاب ای پیامبر (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ) شروع شده و با صراحت و تأکید دستور می دهد، که آنچه را از طرف پروردگار بر او نازل شده است به مردم برساند. (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ) جمله بلغ به طوری که "راغب" در کتاب "مفردات" می گوید: از جمله "ابلق" تأکید بیشتری را می رساند].

سپس برای تأکید بیشتر به او اخطار می کند که اگر از این کار خودداری کنی (که هرگز خودداری نمی کرد) رسالت خدا را تبلیغ نکرده ای! (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) سپس به پیامبر ص که گویا از واقعه خاصی اضطراب و نگرانی داشته، دلداری و تأمین می دهد و به او می گوید: "از مردم در ادای این رسالت وحشتی نداشته باش، زیرا خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت" (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) و در پایان آیه به عنوان یک تهدید و مجازات، به آنهایی که این رسالت مخصوص را انکار کنند و در برابر آن از روی لجاحت کفر بورزند، می گوید:

"خداوند کافران لجوج را هدایت نمی کند" (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ).

جمله بندی های آیه و لحن خاص و تأکیدهای پی در پی آن و همچنین شروع شدن با خطاب یا أَيُّهَا الرَّسُولُ که تنها در دو مورد از قرآن مجید آمده و تهدید پیامبر ص به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن که منحصراً در این آیه از قرآن آمده است، نشان می دهد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده است که عدم تبلیغ آن مساوی بوده است با عدم تبلیغ رسالت.

بعلاوه این موضوع مخالفان سرسختی داشته که پیامبر ص از مخالفت آنها که ممکن بوده است مشکلاتی برای اسلام و مسلمین داشته باشد، نگران بوده و به همین جهت خداوند به او تأمین میدهد.

اکنون این سؤال پیش می آید که با توجه به تاریخ نزول سوره که مسلماً در اواخر عمر پیغمبر ص نازل شده است، چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر ص را با این تأکید مأمور ابلاغ آن می کند. آیا مسائل مربوط به توحید و شرک و بت شکنی بوده که از سالها قبل برای پیامبر و مسلمانان حل شده بود؟

آیا مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده با اینکه مهمترین آنها تا آن زمان بیان شده بود؟ و آیا مربوط به مبارزه با اهل کتاب و یهود و نصاری بوده با اینکه می دانیم مساله اهل کتاب بعد از ماجرای "بنی النضیر" و بنی قریظه و بنی قینقاع و خیبر و فدک و نجران مشکلی برای مسلمانان محسوب نمی شد.

و آیا مربوط به منافقان بوده در حالی که می دانیم پس از فتح مکه و سیطره و نفوذ اسلام در سراسر جزیره عربستان منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند، و نیروهای آنها در هم شکسته شد، و هر چه داشتند در باطن بود.

راستی چه مساله مهمی در این آخرین ماههای عمر پیامبر ص مطرح بوده که آیه فوق این چنین در باره آن تاکید می کند؟! این نیز جای تردید نیست که وحشت و نگرانی پیامبر صلی الله علیه وآله برای شخص خود و جان خود نبوده بلکه برای کارشکنیها و مخالفتهای احتمالی منافقان بوده که نتیجه آن برای مسلمانان خطرات یا زیانهایی به بار می آورد.

آیا مساله ای جز تعیین جانشین برای پیامبر ص و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین می تواند واجد این صفات بوده باشد.

اکنون به روایات مختلفی که در کتابهای متعدد اهل تسنن و شیعه در زمینه آیه فوق وارد شده باز می گردیم تا ببینیم از آنها در زمینه اثبات احتمال فوق چه استفاده می شود؟ سپس اشکالات و ایرادهایی را که در زمینه این تفسیر از طرف جمعی از مفسران اهل تسنن اظهار شده است مورد بررسی قرار می دهیم:

شان نزول آیه تبلیغ

گرچه متأسفانه پیشداوریهها و تعصبات مذهبی مانع از آن شده است که حقایق مربوط به این آیه بدون پرده پوشی در اختیار همه مسلمین قرار گیرد، ولی در عین حال در کتابهای مختلفی که دانشمندان اهل تسنن، اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته اند، روایات زیادی دیده می شود که با صراحت می گوید: آیه فوق درباره علی ع نازل شده است.

این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله "زید بن ارقم" و "ابو سعید خدری" و "ابن عباس" و "جابر بن عبد الله انصاری" و "ابو هریره" و "براء بن عازب" و "حذیفه" و "عامر بن لیلی بن ضمیره" و "ابن مسعود" نقل کرده اند و گفته اند که آیه فوق درباره علی ع و داستان روز غدیر نازل گردید.

بعضی از احادیث فوق مانند حدیث زید بن ارقم به یک طریق و بعضی از احادیث مانند حدیث ابو سعید خدری به یازده طریق! و بعضی از این احادیث مانند حدیث ابن عباس نیز به یازده طریق! و بعضی دیگر مانند حدیث براء بن عازب به سه طریق نقل شده است.

دانشمندانی که به این احادیث در کتب خود تصریح کرده اند، عده کثیری هستند که به عنوان نمونه از جمعی از آنها نام می بریم:

حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی (بنقل از خصائص صفحه ۲۹).

و ابو الحسن واحدی نیشابوری در اسباب النزول صفحه ۱۵۰.

و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه (بنقل از کتاب طرائف).

و ابن عساکر شافعی (بنا بنقل در المنثور جلد ۲ صفحه ۲۹۸) و فخر رازی در تفسیر کبیر خود جلد ۳ صفحه ۶۳۶.

و ابو اسحاق حموی در فرائد السمطین.

و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه صفحه ۲۷.

و جلال الدین سیوطی در در المنثور جلد ۲ صفحه ۲۹۸.

و قاضی شوکانی در فتح القدر جلد سوم صفحه ۵۷.

و شهاب الدین آلوسی شافعی در روح المعانی جلد ۶ صفحه ۱۷۲.

و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع الموده صفحه ۱۲۰.
و بدر الدین حنفی در عمده القاری فی شرح صحیح البخاری جلد ۸ صفحه ۵۸۴.
و شیخ محمد عبده مصری در تفسیر المنار جلد ۶ صفحه ۴۶۳.
و حافظ ابن مردویه (متوفای ۴۱۶) (بنا به نقل سیوطی در در المنثور) و جمع کثیری دیگر این شان نزول را برای آیه فوق نقل کرده اند.

اشتباه نشود منظور این نیست که دانشمندان و مفسران فوق نزول این آیه را درباره علی ع پذیرفته اند بلکه منظور این است که روایات مربوط به این مطلب را در کتب خود نقل کرده اند، اگر چه پس از نقل این روایت معروف آنها به خاطر ترس از شرائط خاص محیط خود، و یا به خاطر پیشداوریهای نادرستی که جلو قضاوت صحیح را در اینگونه مباحث می گیرد، از پذیرفتن آن خودداری کرده اند، بلکه گاهی کوشیده اند تا آنجا که ممکن است آن را کم رنگ و کم اهمیت جلوه دهند، مثلاً فخر رازی که تعصب او در مسائل خاص مذهبی معروف و مشهور است برای کم اهمیت دادن این شان نزول آن را دهمین احتمال آیه قرار داده و ۹ احتمال دیگر که غالباً بسیار سست و واهی و بی ارزش است قبل از آن آورده است!

از فخر رازی زیاد تعجب نمی کنیم، زیرا روش او در همه جا چنین است، تعجب از نویسندگان روشن فکری همچون سید قطب در تفسیر "فی ظلال" و محمد رشید رضا در تفسیر "المنار" داریم که یا اصلاً سخنی از این شان نزول که انواع کتابها را پر کرده است به میان نیاورده اند، یا بسیار کم اهمیت جلوه داده اند به طوری که به هیچ وجه جلب توجه نکند، آیا محیط آنها اجازه بیان حقیقت را نمی داده و یا پوششهای فکری تعصب آمیز بیش از آن بوده است که برق روشنفکری در اعماق آن نفوذ کند و پرده ها را کنار زند؟! نمی دانیم.

ولی جمعی دیگر نزول آیه را در مورد علی ع مسلم دانسته اند، اما در اینکه دلالت بر مساله ولایت و خلافت دارد تردید نموده اند که اشکال و پاسخ آنها را بزودی بخواست خدا خواهیم شنید.

به هر حال همانطور که در بالا گفتیم روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل تسنن- تا چه رسد به کتب شیعه- نقل شده، بیش از آن است که بتوان آنها را انکار کرد، و یا به سادگی از آن گذشت نمی دانیم چرا درباره شان نزول سایر آیات قرآن به یک یا دو حدیث قناعت می شود اما درباره شان نزول این آیه اینهمه روایت کافی نیست، آیا این آیه خصوصیتی دارد که در سایر آیات نیست؟ و آیا برای اینهمه سختگیری در مورد این آیه دلیل منطقی می توان یافت؟
موضوع دیگری که در اینجا یادآوری آن ضرورت دارد این است که روایاتی که در بالا ذکر کردیم تنها روایاتی بود که در زمینه نزول آیه درباره علی ع وارد شده است (یعنی روایاتی مربوط به شان نزول آیه بود) و گرنه روایاتی که درباره جریان غدیر خم و خطبه پیامبر ص و معرفی علی به عنوان وصی و ولی نقل شده به مراتب بیش از آن است، تا آنجا که نویسنده محقق علامه امینی در "الغدیر" حدیث غدیر را از ۱۱۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر ص و با اسناد و مدارک و از ۸۴ نفر از تابعین و از ۳۶۰ دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می دهد حدیث مزبور یکی از قطعی ترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شک و تردید کند، باید گفت که او هیچ روایت متواتری را نمی تواند بپذیرد.

چون بحث درباره همه روایاتی که در "شان نزول آیه" وارد شده و همچنین درباره تمام روایاتی که در مورد حدیث غدیر نقل شده نیاز به نوشتن کتاب قطوری دارد و ما را از طرز نوشتن تفسیر خارج می سازد بهمین اندازه قناعت کرده، و کسانی را که می خواهند مطالعه بیشتری در این زمینه کنند به کتابهای "الدر المنثور"

سیوطی و "الغدیر" علامه امینی و "احقاق الحق" قاضی نور الله شوشتری و "المراجعات" شرف الدین "دلایل الصدق" محمد حسن مظفر ارجاع می دهیم.

خلاصه جریان غدیر

در روایات فراوانی که در این زمینه نقل شده در عین اینکه همه یک حادثه را تعقیب می کند، تعبیرات گوناگونی وجود دارد، بعضی از روایات بسیار مفصل و طولانی و بعضی مختصر و فشرده است، بعضی از روایات گوشه ای از حادثه را نقل می کند و بعضی گوشه دیگر را ولی از مجموع این روایات و همچنین تواریخ اسلامی و ملاحظه قرائن و شرائط و محیط و محل چنین استفاده می شود که: در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجه الوداع، با شکوه هر چه تمامتر در حضور پیامبر صلی الله علیه و اله به پایان رسید، قلبها در هاله ای از روحانیت فرو رفته بود، و لذت معنوی این عبادت بزرگ هنوز در ذائقه جانها انعکاس داشت.

یاران پیامبر ص که عدد آنها فوق العاده زیاد بود، از خوشحالی درک این فیض و سعادت بزرگ در پوست نمی گنجیدند نه تنها مردم به مدینه در این سفر، پیامبر ص را همراهی می کردند بلکه مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر ص بودند.

آفتاب حجاز آتش بر کوه ها و دره ها می پاشید، اما شیرینی این سفر روحانی بی نظیر، همه چیز را آسان می کرد، ظهر نزدیک شده بود، کم کم سرزمین حجه و سپس بیابانهای خشک و سوزان "غدیر خم" از دور نمایان می شد.

اینجا در حقیقت چهارراهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا می کند، راهی به سوی مدینه در شمال، و راهی به سوی عراق در شرق، و راهی به سوی غرب و سرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش می رود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهمترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد، و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایانی در ماموریتهای موفقیت آمیز پیامبر ص بود از هم جدا شوند.

روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان می گذشت، ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر ص به همراهان داده شد، مسلمانان با صدای بلند، آنهایی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند، و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، خورشید از خط نصف النهار گذشت، مؤذن پیامبر ص با صدای الله اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، مردم به سرعت آماده نماز می شدند، اما هوا بقدری داغ بود که بعضی مجبور بودند، قسمتی از عبای خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند، در غیر این صورت ریگهای داغ بیابان و اشعه آفتاب، پا و سر آنها را ناراحت می کرد.

نه سایبانی در صحرا به چشم می خورد و نه سبزه و گیاه و درختی، جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما، با سرسختی مبارزه می کردند.

جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند، پارچه ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر ص ترتیب دادند، ولی بادهای داغ به زیر این سایبان می خزید و گرماک سوزان آفتاب را در زیر آن پخش می کرد. نماز ظهر تمام شد.

مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه های کوچکی که با خود حمل می کردند پناهنده شوند، ولی پیامبر ص به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می شد خود را آماده کنند. کسانی که از پیامبر ص فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابلای جمعیت نمی توانستند مشاهده کنند. لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر ص بر فراز آن قرار گرفت و نخست حمد و سپاس پروردگار بجا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود: من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما می روم. من مسئولم شما هم مسئولید.

شما درباره من چگونه شهادت می دهید؟ مردم صدا بلند کردند و گفتند: نشهد انک قد بلغت و نصحت و جهدت فجزاک الله خیراً: "ما گواهی می دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیر

خواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی، خداوند ترا جزای خیر دهد."

سپس فرمود: "آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی دهید؟! همه گفتند: "آری، گواهی می دهیم" فرمود: "خداوند گواه باش...!"

بار دیگر فرمود: ای مردم! آیا صدای مرا می شنوید؟... گفتند: آری و به دنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی شد. پیامبر ص فرمود: ... اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که در میان شما به یادگار می گذارم چه خواهید کرد؟ یکی از میان جمعیت صدا زد، کدام دو چیز گرانمایه یا رسول الله؟!.

پیامبر ص بلافاصله گفت: اول ثقل اکبر، کتاب خدا است که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است، دست از دامن آن بردارید تا گمراه نشوید، و اما دومین یادگار گرانقدر من خاندان منند و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من بپیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند پیامبر ص به اطراف خود نگاه کرد گویا کسی را جستجو می کند و همین که چشمش به علی ع افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آن چنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست ناپذیر اسلام است، در اینجا صدای پیامبر ص رساتر و بلندتر شد و فرمود:

ایها الناس من اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم: "چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟!"

گفتند: خدا و پیامبر ص داناترند، پیامبر ص گفت: خدا، مولی و رهبر من است، و من مولی و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقدم) سپس فرمود: فمن کنت مولاة فعلی مولاة:

"هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی، مولا و رهبر او است" - و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث دار:

"خداوند! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب بدار آن کس که او را محبوب دارد، و مبعوض بدار آن کس که او را مبعوض دارد، یارانش را یاری کن، و آنها را که ترک یاریش کنند، از یاری خویش محروم ساز، و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن." سپس فرمود:

الا فلیبلغ الشاهد الغائب: "آگاه باشید، همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند." خطبه پیامبر ص پایان رسید، عرق از سر و روی پیامبر ص و علی ع و مردم فرو می ریخت، و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر ص خواند: الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ...: "امروز آئین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم، پیامبر ص فرمود:

الله اکبر، الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولاية لعلی من بعدی: "خداوند بزرگ است، همان خدایی که آئین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی ع پس از من راضی و خشنود گشت."

در این هنگام شور و غوغایی در میان مردم افتاد و علی ع را به این موقعیت تبریک می گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند، ابو بکر و عمر بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند:

بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه:
"آفرین بر تو باد، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابو طالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی."

در این هنگام ابن عباس گفت: "به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند."
و حسان بن ثابت شاعر معروف، از پیامبر ص اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید، سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد: ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بجم و اسمع بالرسول منادیا فقال فمن مولاکم و نبیکم؟ فقال له قم یا علی فأننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا فمن کنت مولاہ فہذا ولیہ فکونوا لہ اتباع صدق موالیا ہناک دعا اللہم وال ولیہ و کن للذی عادا علیا معادیا یعنی: "پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد، و چه ندا دهنده گرانقدری!"
و حسان بن ثابت شاعر معروف، از پیامبر ص اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید، سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد: ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بجم و اسمع بالرسول منادیا فقال فمن مولاکم و نبیکم؟ فقال له قم یا علی فأننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا فمن کنت مولاہ فہذا ولیہ فکونوا لہ اتباع صدق موالیا ہناک دعا اللہم وال ولیہ و کن للذی عادا علیا معادیا [این اشعار را جمعی از بزرگان دانشمندان اهل تسنن نقل کرده اند، که از میان آنها: حافظ" ابو نعیم" اصفهانی، و حافظ" ابو سعید سجستانی" و "خوارزمی مالکی" و حافظ" ابو عبد اللہ مرزبانی" و "گنجی شافعی" و جلال الدین "سیوطی" و "سیط بن جوزی" و "صدر الدین حموی" را می توان نام برد.] یعنی: "پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد، و چه ندا دهنده گرانقدری!"

"فرمود: "مولای شما و پیامبر شما کیست؟ و آنها بدون چشم پوشی و اغماض صریحا پاسخ گفتند: "خدای تو مولای ما است و تو پیامبر مایی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد."
"پیامبر ص به علی ع گفت: برخیز زیرا من ترا بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم."
و سپس فرمود: "هر کس من مولا و رهبر اویم این مرد مولا و رهبر او است پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید."
"در این هنگام، پیامبر ص عرض کرد: بارالها! دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار..."
این بود خلاصه ای از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است.

گفتگوها و ایرادها

اشاره

شک نیست اگر این آیه در غیر مورد خلافت علی ع بود- همانطور که گفتیم- به کمتر از این مقدار از روایات و قرائن موجود در خود آیه قناعت می شد، همانطور که مفسران بزرگ اسلامی در تفسیر سایر آیات قرآن گاهی به یک دهم مدارک موجود در این آیه و یا کمتر قناعت کرده اند، ولی متأسفانه حجاب تعصب در اینجا مانع از قبول بسیاری از واقعیات شده است.

کسانی که پرچم مخالفت در برابر تفسیر این آیه و روایات متعددی که در شان نزول آن و روایات ما فوق تواتری که درباره اصل حادثه غدیر وارد شده برافراشته اند، دو دسته اند:

آنهایی که از آغاز با روح عناد و لجاجت و حتی با هتک و توهین و بدگویی و دشنام به شیعه، وارد این بحث شده اند و دسته دیگری که روح تحقیق و بررسی حقیقت را تا حدودی در خود حفظ کرده و به صورت استدلالی مساله را تعقیب کرده اند، و به همین دلیل به قسمتی از حقایق اعتراف کرده

ولی به دنبال ذکر پاره ای از اشکالات که شاید نتیجه شرائط خاص محیط فکریشان بوده است، از آیه و روایات مربوط به آن گذشته اند.

نمونه بارز دسته اول ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه است که درست مانند کسی است که در روز روشن چشم خود را بر هم گذارد و انگشتهای را محکم در گوش کند و فریاد بزند خورشید کجا است؟ نه حاضر است گوشه چشم را بگشاید و کمی از حقایق را ببیند و نه انگشت از گوش بردارد و کمی از غوغای محدثان و مفسران اسلامی را بشنود پی در پی دشنام می دهد و هتاک می کند، عذر این افراد جهل و بی خبری و تعصبات آمیخته با لجاجت و خشونت آنها است که تا انکار بدیهیات و مسائل واضحی که هر کس آن را درک می کند پیش می رود، لذا ما هرگز زحمت نقل سخنان آنها را بخود و زحمت شنیدن پاسخ آن را به خوانندگان نمی دهیم، کسی که در برابر اینهمه دانشمندان و مفسران بزرگ اسلامی که اکثریت آنها از علمای اهل تسنند و به نزول آیه در شان علی ع تصریح کرده اند، با کمال وقاحت می گوید: "احدی از دانشمندان در کتاب خود چنین چیزی را نقل نکرده!" در مقابل او چه می توانیم بگوئیم و سخن او چه ارزشی دارد که روی آن بحث کنیم.

جالب اینکه "ابن تیمیه" برای تبرئه خود در برابر کتابهای معتبر فراوانی که به نزول آیه درباره علی ع تصریح می کند، با این جمله مضحک که "احدی از دانشمندی که می دانند چه می گویند، این آیه را در شان علی ع نمی داند!" اکتفاء کرده است.

گویا تنها دانشمندی "می فهمند چه می گویند" که با تمایلات افراطی عناد آلود و لجوجانه ابن تیمیه هم صدا باشند و گر نه هر کس هم صدا نشد، دانشمندی است که نمی فهمد چه می گوید! این منطق کسی است که خود خواهی و لجاج بر فکر او سایه شوم افکنده است... از این دسته بگذریم.

ولی از میان ایراداتی که دسته دوم ذکر کرده اند چند موضوع قابل بحث است که ذیلا از نظر می گذرانیم:

۱- آیا مولی به معنی اولی به تصرف است؟

مهمترین ایرادی که در مورد روایت غدیر می شود، این است که "مولی" از جمله به معنی دوست و یار و یاور آمده است، و معلوم نیست در اینجا به این معنی نباشد.

پاسخ این سخن، پیچیده نیست، زیرا هر ناظر بی طرفی می داند تذکر و یادآوری دوستی علی ع نیاز به اینهمه مقدمات و تشکیلات و خطبه خوانی در وسط بیابان خشک و سوزان و متوقف ساختن جمعیت و گرفتن اعترافهای پی در پی از جمعیت، ندارد، دوستی مسلمانان با یکدیگر یکی از بدیهی ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشته است.

و آن گهی این مطلبی نبود که پیغمبر ص تا آن زمان آن را تبلیغ نکرده باشد، بارها آن را تبلیغ کرده بود. چیزی نبود که از ابراز آن وحشت داشته باشد تا خدا به او دلداری تامين دهد.

مساله ای نبود که خداوند با این لحن که "اگر ابلاغ آن را نکنی تبلیغ رسالت نکرده ای" با پیامبرش سخن بگوید.

همه اینها گواهی می دهد، مساله ما فوق یک دوستی ساده و عادی بوده که جزء الفبای اخوت اسلامی از روز اول اسلام محسوب می شده است.

به علاوه اگر منظور بیان یک دوستی ساده بود، چرا پیامبر ص قبلا از مردم اقرار می گیرد الست اولی بکم من انفسکم: "آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم؟" آیا این جمله هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده دارد؟ و نیز یک دوستی ساده جای این نداشت که مردم حتی شخص عمر به علی ع با این جمله اصیحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه: "ای علی تو مولای من و مولای هر مرد و زن مسلمان شدی" تبریک و تهنیت بگویند و آن را یک موفقیت تازه بشمرند! این قسمت از حدیث را که به حدیث "تهنیت" معروف شده است بسیاری

از علمای بزرگ حدیث و تفسیر و تاریخ از دانشمندان اهل تسنن به طرق متعدد از جمعی از صحابه مانند ابن عباس و ابو هریره و براء بن عازب و زید بن ارقم نقل کرده اند و مرحوم علامه امینی در جلد اول الغدیر این حدیث را از شصت دانشمند اهل سنت نقل کرده است!

مگر علی سلام الله علیه تا آن روز به عنوان یک مسلمان عادی که دوستیش بر همه لازم است شناخته نشده بود، مگر دوستی مسلمانان با یکدیگر چیز تازه ای بود که نیاز به تبریک داشته باشد آن هم در سال آخر عمر پیامبر صلی الله علیه واله

به علاوه رابطه ای میان حدیث ثقلین و تعبیرات آمیخته با وداع "پیامبر" ص با مساله دوستی علی ع می تواند وجود داشته باشد، دوستی ساده علی ع با مؤمنان ایجاد نمی کند که پیامبر ص او را در ردیف قرآن قرار دهد! حدیث ثقلین از احادیث متواتری است که در بسیاری از کتب اهل تسنن از جمعی از صحابه مانند ابو سعید خدری، زید بن ارقم، زید بن ثابت، ابو هریره، حذیفه بن اسید، جابر بن عبد الله انصاری، عبد الله بن حنطب، عبد بن حمید، جبیر بن مطعم، ضمیره اسلمی ابو ذر غفاری، ابو رافع و ام سلمه از پیامبر اکرم ص نقل کرده اند.

آیا هر ناظر بی طرفی از این تعبیر نمی فهمد که در اینجا مساله رهبری مطرح است، زیرا قرآن بعد از رحلت پیامبر ص نخستین رهبر مسلمانان و بنا بر این اهل بیت ع دومین رهبر بوده اند.

۲- ارتباط آیات

گاهی گفته می شود آیات قبل و بعد درباره اهل کتاب و خلافاکاریهای آنها است، مخصوصا نویسنده تفسیر "المنار" در جلد ۶ صفحه ۶۶۶ روی این مساله، با فشاری زیادی کرده است.

ولی همانطور که در تفسیر خود آیه گفتیم این موضوع اهمیت ندارد، زیرا اولاً لحن آیه و تفاوت آن با آیات قبل و بعد، کاملاً نشان میدهد که موضوع سخن در این آیه، موضوعی است که با آیات قبل و بعد تفاوت دارد و ثانیاً همانطور که بارها گفته ایم، قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که مطالب آن در فصول و ابواب معینی دسته بندی شده باشد، بلکه طبق نیازها و حوادث مختلف و رویدادها نازل گردیده است، لذا مشاهده می کنیم قرآن در حالی که درباره یکی از غزوات بحث می کند فی المثل یک حکم فرعی را به میان می آورد، و در حالی که درباره یهود و نصاری سخن می گوید، روی سخن را به مسلمانان کرده و یکی از دستوره‌های اسلامی را برای آنها بازگو می کند (برای توضیح بیشتر مجدداً به بحثی که در آغاز تفسیر آیه داشتیم مراجعه فرمائید).

عجیب اینکه بعضی از معصبان اسرار دارند که بگویند این آیه در آغاز بعثت نازل شده است، با اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر ص نازل شده و اگر بگویند: این یک آیه در مکه در آغاز بعثت نازل شده و سپس به تناسب در لابلای آیات این سوره قرار داده شده می گوئیم: این درست ضد آن است که شما آن را می جوئید و می طلبید، زیرا می دانیم که پیامبر ص در آغاز بعثت نه مبارزه با یهود داشت و نه با نصاری، بنا بر این پیوند این آیه و آیات قبل و بعد بریده خواهد شد (دقت کنید) اینها همه نشان می دهد که این آیه در معرض وزش طوفان تعصب قرار گرفته و به همین دلیل احتمالاتی در آن مطرح می شود که در آیات مشابه آن به هیچوجه از آن سخنی نیست، هر یک می کوشد با بهانه و یا دستاویز بی اساسی آن را از مسیرش منحرف سازد!

۳- آیا این حدیث در همه کتب صحاح نقل شده؟!

بعضی می گویند: چگونه می توانیم این حدیث را بپذیریم، در حالی که بخاری و مسلم آن را در دو کتاب خود نقل نکرده اند.

این ایراد نیز از عجائب است زیرا اولاً بسیار است احادیث معتبری که دانشمندان اهل تسنن آنها را پذیرفته اند و در صحیح بخاری و مسلم نیست و این نخستین حدیثی نیست که این وضع را بخود گرفته، ثانیاً مگر کتاب معتبر نزد آنها منحصر به این دو کتاب است، با اینکه در سایر منابع مورد اعتماد آنها حتی بعضی از صحاح سته (شش کتاب معروف و مورد اعتماد اهل سنت) مانند "سنن ابن ماجه"

(۱) و "مسند احمد حنبل (۲)" این حدیث آمده است و دانشمندانی مانند "حاکم" و "ذهبی" و "ابن حجر" با تمام شهرت و تعصبی که دارند به صحیح بودن بسیاری از طرق این حدیث، اعتراف کرده

اند، بنا بر این هیچ بعید نیست بخاری و مسلم در آن جو خاص و خفقان آلود محیط خود نتوانسته و یا نخواسته اند چیزی را که بر خلاف مذاق زمامداران وقتشان بوده است، صریحا در کتاب خود بیاورند.

۶- چرا علی ع و اهل بیت به این حدیث استدلال نکردند؟!

بعضی می گویند: اگر حدیث غدیر با این عظمت وجود داشت، چرا خود علی ع و اهل بیت او و یاران و علاقمندان در موارد لزوم به آن استدلال نکردند؟! آیا بهتر نبود که آنها به چنین مدرک مهمی برای اثبات حقانیت علی ع استناد بجویند؟ این ایراد نیز از عدم احاطه به کتب اسلامی، اعم از حدیث و تاریخ و تفسیر، سرچشمه گرفته است، زیرا در کتب دانشمندان اهل تسنن موارد زیادی نقل شده که خود علی ع و یا ائمه اهل بیت ع و یا علاقمندان به این مکتب با حدیث غدیر استدلال کرده اند:

از جمله خود علی ع در روز شوری طبق نقل خطیب خوارزمی حنفی در مناقب از "عامر بن واصله" چنین نقل می کند: در روز شوری با علی ع در آن خانه بودم و شنیدم که با اعضای شوری چنین می گفت: دلیل محکمی برای شما اقامه می کنم که عرب و عجم توانایی تغییر آن را نداشته باشند: شما را بخدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به یگانگی خوانده باشد (و سپس مفاخر معنوی خاندان رسالت را برشمرد تا رسید به اینجا) شما را بخدا سوگند آیا در میان شما احدی جز من هست که پیامبر ص در حق او گفته باشد.

من کنت مولاة فعلی مولاة اللهم وال من والاه و انصر من نصره لیبلیغ الشاهد الغائب همه گفتند: نه [مناقب صفحه ۲۱۷]. این روایت را "حموینی" در "فرائد السمطین" در باب ۵۸ و همچنین "ابن حاتم" در "دار النظیم" و "دارقطنی" و "ابن عقده" و "ابن ابی الحدید" در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند.

و نیز می خوانیم که علی ع بنا به نقل فرائد السمطین در باب ۵۸ در ایام عثمان در مسجد در حضور جمعیت به جریان غدیر استدلال کرد، و همچنین در کوفه در برابر کسانی که نص بر خلافت بلافضل او را از پیامبر ص انکار میکردند صریحا به این روایت استدلال کرد.

این حدیث را طبق نقل الغدیر چهار نفر از صحابه، و چهارده نفر از تابعین طبق نقل منابع معروف اهل تسنن روایت کرده اند.

و نیز در روز جنگ "جمل" طبق نقل "حاکم" در کتاب مستدرک جلد سوم صفحه ۳۷۱ در برابر طلحه با آن استدلال فرمود.

و نیز در روز جنگ "صفین" طبق نقل "سلیم بن قیس هلالی" علی ع در لشکرگاه خود در برابر جمعی از مهاجرین و انصار و مردمی که از اطراف گرد آمده بودند، به این حدیث استدلال کرد، و دوازده نفر از بدریین (کسانی که جنگ بدر را در خدمت پیغمبر ص درک کرده بودند) برخاستند و گواهی دادند که این حدیث را از پیامبر ص شنیده اند! بعد از علی ع بانوی اسلام فاطمه زهرا س و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر و عمار یاسر و قیس بن سعد و عمر بن عبد العزیز و مامون خلیفه عباسی به آن استناد جستند و حتی "عمرو بن عاص" در نامه ای که به معاویه نوشت برای اینکه به او اثبات کند بخوبی از حقایق مربوط به موقعیت علی ع و وضع معاویه آگاه است صریحا مساله غدیر را یادآوری کرده و خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب صفحه ۱۲۴ آن را نقل کرده است (کسانی که مایل به توضیحات بیشتر و آگاهی از منابع مختلف این روایات در زمینه استدلال علی ع و اهل بیت و جمعی از صحابه و غیر صحابه به حدیث غدیر هستند می توانند به کتاب الغدیر جلد اول صفحات ۱۵۹ تا ۲۱۲ مراجعه کنند، مرحوم علامه امینی استدلال به این حدیث را از "۲۳" تن "از صحابه و غیر صحابه در موارد مختلف نقل کرده است).

۵- جمله آخر آیه چه مفهومی دارد؟

میگویند: اگر این آیه مربوط به نصب علی ع به خلافت و ولایت و داستان غدیر خم است پس این جمله آخر که می گوید: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ** "خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند" چه ارتباطی با این مساله می تواند داشته باشد؟ برای پاسخ به این ایراد کافی است بدانیم که کفر

در لغت و همچنین در لسان قرآن به معنی انکار و مخالفت و ترک است، گاهی به انکار خدا و یا نبوت پیامبر ص اطلاق می شود و گاهی به انکار و یا مخالفت در برابر دستورات دیگر، در سوره آل عمران آیه ۹۷ در مورد حج می خوانیم: **وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ**:

"کسانی که دستور حج را زیر پا بگذارند و با آن مخالفت نمایند به خدا زیانی نمی رسانند خداوند از همه جهانیان بی نیاز است" و در سوره بقره آیه ۱۰۲ درباره

ساحران و آنها که آلوده به سحر شدند اطلاق کلمه کفر شده است (**وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ**) و نیز در آیه ۲۲ سوره ابراهیم می بینیم که شیطان در برابر کسانی که از او پیروی و اطاعت کردند در روز رستاخیز صریحا اظهار تنفر کرده و به آنها می گوید: شما در اطاعت او امر الهی مرا شریک او ساختید و من امروز نسبت به این کار شما کفر می ورزم (**إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ**) بنا بر این اطلاق "کفر" بر مخالفان مساله ولایت و رهبری جای تعجب نیست.

۶- آیا دو ولی در یک زمان ممکن است؟

بهانه دیگری که برای سرباز زدن از این حدیث متواتر و همچنین آیه مورد بحث ذکر کرده اند این است که اگر پیامبر ص علی ع را در غدیر خم به ولایت و رهبری و خلافت نصب کرده باشد، لازمه اش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد خواهد بود! ولی توجه به شرائط و اوضاع خاص زمان نزول آیه و ورود حدیث و همچنین قرائنی که در گفتار پیامبر ص وجود دارد این بهانه را به کلی برطرف می کند، زیرا می دانیم که این جریان در ماههای آخر عمر پیامبر ص واقع شد، در حالی که او آخرین دستورات را به مردم ابلاغ می کرد به خصوص اینکه صریحا فرمود:

من بزودی از میان شما می روم و دو چیز گرانمایه را در میان شما می گذارم.

کسی که این سخن را می گوید پیدا است در صدد تعیین جانشین خویش است و برای آینده برنامه ریزی می کند نه برای زمان حاضر، بنا بر این روشن است که منظورش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد نیست.

موضوع جالب توجه اینکه در حالی که بعضی از دانشمندان اهل تسنن این ایراد را مطرح می کنند بعضی دیگر ایرادی درست در نقطه مقابل آن مطرح کرده اند و آن اینکه پیامبر ص ولایت و خلافت علی ع را تعیین کرد ولی تاریخ آن را روشن نساخت چه مانعی دارد که این ولایت و خلافت بعد از سه خلیفه دیگر باشد؟! راستی حیرت آور است، بعضی از این طرف بام می افتند و بعضی از آن طرف، و تعصبا مانع می شود که روی متن قضیه تکیه کنند، باید کسی از آنها سؤال کند که اگر پیامبر ص می خواست چهارمین خلیفه خود را تعیین کند و در فکر آینده مسلمانان بود پس چرا خلیفه اول و دوم و سوم خود را که مقدم بر او بودند و تعیین آن لازمتر بود در مراسم غدیر بیان نکرد؟! بار دیگر گفته سابق خود را تکرار می کنیم و این بحث را پایان می دهیم که اگر نظرهای خاصی در کار نبود این همه اشکال تراشی در زمینه این آیه و این حدیث نمی شد، همانطور که در موارد دیگر نشده است.

منبع: تفسیر نمونه - حضرت آیت الله مکارم شیرازی دامت برکاته جلد-۵

معاونت فرهنگی تربیتی

مرکز آموزش های غیرحضوری حوزه های علمیه خواهران

<http://vufarhangi.whc.ir/>